



حسد؛ آفتی که ایمان سوز است/ اهل علم بیشتر مبتلا به حسد می شوند

آیت الله هادوی تهرانی نسبت به آفت حسد در میان اهل علم هشدار داد و گفت: این آفت در بین ما طلاب بیشتر از بقیه هست در حالی که باید بدانیم که بر اساس روایات حسد آفتی است...

آیت الله هادوی تهرانی نسبت به آفت حسد در میان اهل علم هشدار داد و گفت: این آفت در بین ما طلاب بیشتر از بقیه هست در حالی که باید بدانیم که بر اساس روایات حسد آفتی است که ایمان را با سرعت می خورد و از بین می برد، و آن وقت هست که ایمان های ما ایمان عاریتی می شود.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مهدی هادوی تهرانی از اساتید عالی حوزه علمیه پیش از آغاز درس خارج اصول خویش پیرامون آفت حسد به سخنرانی پرداخته است که در پی می آید:

یکی از آفتی که برای نوع بشر هست، آفت حسد است. شاید به مناسبت چند بار این قصه را عرض کردم که این آفت در بین ما طلاب بیشتر از بقیه هست. من برخی از درس های طلبگی را پیش برخی از علماء می خواندم؛ ولی در محیط حوزوی نبودم و در منازل این بزرگوارها درس می خواندم. استاد مغنی ما که اگر ایشان در قید حیات هستند، خدا حفظشان کند، یک روز به یک مناسبتی گفت: وقتی خداوند - تبارک و تعالی - می خواست حسد را تقسیم کند، نه قسمتش را به علماء داد و یک قسمتش را بین بقیه تقسیم کرد و جالب اینکه علماء اعتراض کردند چرا ما را در این یک قسمت شریک نکردی! البته من ندیدم این مطلب در روایت وارد شده است یا نه و شاید هم شوخی می کرد. آن موقع که من این جمله را شنیدم، چون در محیط حوزه نبودم، خیلی برای من تعبیر سنگینی بود. مگر علماء به هم حسادت کنند!

خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: «وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً اٰتٰی اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اٰحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَأَقْبَلَکَ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ»؛ یعنی این خبر حق دو پسر آدم را برایشان بخوان. هر دو تا یک کار عبادی انجام دادند؛ کاری که به آخرت مربوط می شود نه مربوط به دنیا. در کار آخرت تراحمی بین افراد نیست؛ مثلاً اگر من نمازی بخوانم و قبول درگاه حضرت حق باشد، مانع نمی شود که نماز شما قبول شود. تراحم در دنیا هست؛ مثلاً اگر من یک ملک خوبی را مالک شوم، شما دیگر نمی توانید آن ملک را مالک شوی.

اگر من در امور مادی تراحم معنا دارد؛ ولی در امور معنوی تراحم نیست. اگر یکی از شما مطالب را خوب بفهمد، جلوی فهمیدن دیگران را نمی گیرد و بقیه هم می توانند خوب بفهمند. بنابراین در امور دنیا اگر آدم از اینکه یکی چیزی به دست بیاورد، ناراحت شود، می توانیم بگوییم دنیا دار تراحم هست و چون خودش دیگر نمی تواند به آن برسد، ناراحت می شود؛ اما در امر اخروی اگر کسی یک مقام اخروی به دست آورده باشد و من از این ناراحت شوم، این دیگر خیلی غیر عقلایی است؛ چون منافاتی که نیست و راه هم که بسته نیست. «اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا»؛ یعنی هر دوتا هم یک کار کردند، هر دو با هم سر درس یک استاد شرکت کردند؛ ولی «فَتَقَبَّلَ مِنْ اٰحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ»؛ از یکی قبول شد و از آن یکی قبول نشد، یکی به مقامات علمی رسید، به مقامات معنوی رسید؛ ولی دیگری نرسید. علم یک امر معنوی است. در علم تراحمی نیست. هر چه یک نفر یاد می گیرد برای دیگری کم نمی شود! ما طلبه ها معمولاً دعوایمان بر سر همین علم است! نه سر اینکه این خانه دارد و من ندارم؛ این ماشین دارد و من ندارم.

حسادت ما طلبه ها سر این است که چرا این آقا این طوری شده است که مثلاً خوب می فهمد و خیلی مطالب تازه می گوید و ما نمی گوییم! متأسفانه خیلی خیلی زیاد است. بعد می فرماید: «قَالَ لَأَقْبَلَکَ» گفت می کشمت. داستان ما طلبه ها همین است. دستانمان برسد کم نمی گذاریم. به هر بهانه ای مثلاً اینکه برخورد با فلان عالم وظیفه شرعی است و وجودش برای اسلام ضرر دارد، طرف را از میدان خارج می کنیم؛ چون این افراد این طور گمان می کنند بیضه اسلام در دست ایشان است! و ادعا می کنند دائم مشغول انجام وظیفه هستند. یکی از دوستان طلبه از شاگردان قدیم خودم که الآن از اهل منبر است، یک وقتی می خواست برود در یک منطقه ای برای مجلس شورای اسلامی کاندیدا شود. خودش تعریف می کرد وقتی می خواستم ثبت نام کنم، به دوستان خودم گفتم. آنها گفتند: آقا ثبت نام نکن! گفتم: چرا؟ گفتند: اگر ثبت نام کنی، ما وظیفه شرعی پیدا می کنیم خرابت کنیم! ما را در محذور قرار نده. ایشان هم آنها را به زحمت نینداخته بود و منصرف شده بود! وقتی این طرف که نماد بدکاری است، می گوید: «لَأَقْبَلَکَ»، آن طرف که نماد نیکوکاری است، می گوید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ»؛ یعنی خدا - تبارک و تعالی - از آنهایی که اهل تقوا هستند، قبول می کند. در حقیقت جوابی که هابیل می دهد به قابیل داد، این بود که تو به جای اینکه در فکر این باشی که من را از بین ببری، به این فکر کن که چرا خودت این موقعیت را پیدا نکردی. بالاخره عالم حساب دارد.

خدا - تبارک و تعالی - با یک حسابی قبول می کند. تو نگاه کن ببین چرا تو این موقعیت را پیدا نکردی. متأسفانه می بینی آدم به جای اینکه به فکر این باشد که چرا من نتوانستم به این موقعیت علمی برسم یا چرا من نتوانستم به این موقعیت تقوایی برسم، دائم به این فکر است که به گونه ای جایگاه دیگری را خراب کند. در ادامه هابیل به قابیل می گوید: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدَيَّ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِلَيَّ أَخَافُ اللّٰهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ* إِيَّيْ أُرِيدُ أَنْ تَبْوَءَ بِإِثْمِي وَإِثْمَكَ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ

ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ؛ یعنی اگر بخواهی مرا بکشی، من دست به سمت تو دراز نمی‌کنم. من از خدا - تبارک و تعالی - می‌ترسم. من می‌خواهم تو به گناه خودت و گناه من برگردی. در واقع هابیل نشان می‌دهد که بین خودش با او فرق هست. موازین تقوی را رعایت می‌کند و یک برخورد ناصحانه نسبت به قابیل دارد و با این عبارات نصیحتش می‌کند و می‌گوید تو به من دست درازی کنی من به تو دست دراز نمی‌کنم؛ یعنی من از محدوده تقوی خارج نمی‌شوم. پس تو هم خارج نشو. من اگر این کار را می‌کنم برای این است که تو به گناه من و گناه خودت برگردی؛ یعنی اگر این کار را کردی گناهان من را هم به دوش می‌کشی ضمن اینکه گناهان خودت را هم داری. این لازمه حرف هابیل است. و وقتی چنین شد، از اصحاب النار می‌شوی.

تقوا یک واقعیت است، شعار نیست، ظاهر سازی نیست. به فرموده آیت الله بهاءالدینی - رضوان الله علیه - بازیگری ممکن است در این دنیا به درد بخورد؛ ولی در آن دنیا به کار نمی‌آید. ادای متقی را درآوردن که اثری ندارد. واقعاً باید متقی باشد. خدا رحمت کند آیت الله خوشوقت - رضوان الله علیه - را که همیشه این یک توصیه را داشت؛ یعنی از نزدیک 40 سال پیش که شاگرد ایشان بودیم تا بعدها هر وقت در تلویزیون یا جای دیگر از ایشان می‌شنیدیم، همان حرف را می‌فرمود که تقوا داشته باشید! آیت الله بهاءالدینی - رضوان الله علیه - هم می‌فرمود: گناه نکنید! اینها تعبیر مختلف از یک معنا هستند.

بعد می‌فرماید: «قُطِوعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» بالاخره نفس، همان شیطانی که در وجود ما است، شیطنت می‌کند و بر عقل قابیل فائق می‌آید علی‌رغم اینکه هابیل به او تذکر می‌دهد و قاعدتاً باید او متنبه شود و برگردد خصوصاً که هنوز کار خیلی یدی نکرده است و تنها یک انگیزه بدی در درونش پیدا شده بود و یک حرف بدی گفته بود. کار بد است؛ اما نه خیلی بد. در بحث مباحث فقهی حسادت، می‌گوییم حسادت یک رذیله اخلاقی است؛ اما حرام نیست، کسی حسادت دارد و مثلاً از اینکه دیگری موفقیتی را به دست می‌آورد، ناراحت می‌شود و دلش می‌خواهد آن موفقیت از بین برود، این مقدار حرمت شرعی ندارد؛ اما اگر این بروز پیدا کرد و یک حرفی زد یا یک کاری کرد، آن فعلش که فعل حسودانه است، حرمت پیدا می‌کند.

به هر حال در این داستان نفس به میدان آمد و او را وادار کرد به اینکه که برادرش را بکشد و ضرر کرد. در ادامه داستان دارد که «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ». این قسمت که «اصبح من النادمين» این ندامت بعد از خسران است و این دیگر فایده ای ندارد؛ البته بابت وبه همیشه باز است و اگر کسی واقعاً توبه کند، گناهش بخشیده می‌شود که امام سجاد (ع) می‌فرمایند، هر کسی توبه کند گناهش بخشیده می‌شود. کسی می‌پرسد آیا اگر یزید هم توبه کند، گناهش بخشیده می‌شود؟ حضرت می‌فرمایند بله و بعد می‌فرمایند البته وی توفیقش را پیدا نمی‌کند بنابراین اگر کسی واقعاً توبه کند و پشیمان بشود و بنا را بگذارد بر انجام ندادن گناهش، بخشیده می‌شود؛ ولی بالاخره هر چه گناه بیشتر شود، امکان توبه کردن کمتر می‌شود.

من این داستان را نقل کردم در بحث اصول هم عرض کردم چون به نظر من این واقعاً ابتلاء بزرگی است، ما طلبه‌ها هم مبتلاء به حسادت هستیم. بالاخره رفقا با هم هستند، با هم درس می‌خوانند، هم مباحث هستند، بعد از مدتی یکی از این رفقا پیشرفت می‌کند و دیگری به هر دلیلی پیشرفت نمی‌کند. آن وقت این حسادت به سراغش می‌آید و گاهی خیلی خیلی ضربه می‌زند. ببینید جریان دو طرفه است. از یک طرف قابیل تقوی نداشت؛ چون اگر داشت، همان ابتدای کار قربانی او هم قبول می‌شد. خداوند - تبارک و تعالی - که به بخیل نبود تا از یکی را قبول کند و از دیگری قبول نکند. او از قبل از این هم تقوی نداشت. حالا که گرفتار حسادت می‌شود، این بی‌تقوایی بیشتر می‌شود و وقتی به استناد این حسادت یک حرفی می‌زند، این بی‌تقوایی بیشتر می‌شود و وقتی به استناد این حسادت یک کاری می‌کند و برادرش را می‌کشد، این بی‌تقوایی بیشتر می‌شود؛ یعنی دائم تشدید می‌شود و آدم گرفتار یک نوع استدراج می‌شود. دائم دورتر و دورتر می‌شود از آن طرف هم وقتی باب تقرب باز می‌شود، آدم دائم قرب پیدا می‌کند؛ چون دائم توجه بیشتر پیدا می‌شود و انسان به سبب آن توجه بهتر عمل می‌کند. مراقب باشیم گرفتار طرف بد جریان نشویم.

حسد آفتی است؛ البته این طوری نیست که به سادگی بشود این آفت را علاج کرد. سخت است. این طوری هم نیست که کسی به این راحتی بگوید من مبتلا به آفت نیستم؛ چون ما خیلی وقت‌ها یک کاری را انجام می‌دهیم؛ ولی «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا». فکر می‌کنیم و یک وجهی می‌بافیم و گمان می‌کنیم از باب حسد نیست؛ ولی اگر خودمان دقت کنیم و «الإنسانُ على نفسه بصيرة»، خودمان می‌دانیم که این برای چه نیتی این کار را انجام می‌دهیم. آیا از باب انجام تکلیف و وظیفه الهی بود یا می‌خواستیم حساب این فرد را برسیم؟ اینکه انسان بتواند حسد را بیرون از دلش کند، کاری است که به ریاضت احتیاج دارد. حسد همان گونه که در روایات وارد شده ایمان را با سرعت می‌خورد و از بین می‌برد، همان طور که آتش این حطب را، این کاه را، این چیزی را که زود شعله ور می‌شود، می‌خورد و از بین می‌برد؛ «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» [4] و آن وقت هست که ایمان های ما ایمان های عاریتی می‌شود؛ «الَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» می‌شود.